

Sunday, August 04, 2019
8:57 AM

اومانیسیم و واگرایی امت اسلامی

مدینه خلیلی^۱

چکیده

اومانیسیم مکتب فکری است که در دنیای غرب اصل و مبنای سایر اصول دیگر قرار گرفته است. اصولی چون، لیبرالیسم و دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) و ساینیتیسیم (اصالت علم) از اومانیسیم نشئت می‌گیرد. اومانیسیم یا انسان‌محوری، اصلی است که در آن انسان را معیار و محور همه چیز قرار داده است و این انسان است که همه چیز برای اوست و جهان هستی تحت سیطره انسان می‌باشد. از آنجا که انسان‌محوری در مقابل خدا‌محوری (همان اصل اسلام) قرار می‌گیرد، اهمیت زیادی برای بحث و پرداختن به آن وجود دارد، چرا که در مکتب اومانیسیم خدا نادیده گرفته شده است و این، انسان و خواسته‌های اوست که مورد توجه قرار می‌گیرد. برای اینکه به بطلان این اصل (اومانیسیم) برسیم، لازمه آن این است که اصول فکری آن را بررسی کنیم و تأثیراتی را که این اصول و مبنای فکری در فرد و جامعه می‌گذارد مورد تحقیق قرار دهیم، چرا که با باطل کردن و از بین بردن اصول آن، می‌توانیم این تفکر را از بین ببریم. در این مقاله به مفهوم اومانیسیم و چگونگی پیدایش اومانیسیم که در ابتدا یک مکتب ادبی بود و بعد به یک مکتب فکری تبدیل شده است و اصول فکری این اصل (اومانیسیم) و تأثیرات آن پرداخته شده است و در پایان نیز به این پرسش پاسخ داده شده است که چگونه پذیرش این اصل منجر به واگرایی در اسلام می‌شود.

کلید واژه‌ها: اومانیسیم، واگرایی، انسان‌محوری، اصالت علم، خدا.

۱. طلبه سطح ۲ رشته فقه و معارف اسلامی، مدرسه علمیه عترتیه.

۱. مقدمه

اومانیسم همان فرعونیت نفس است، آن گونه که حتی فرعون نیز از آن پرهیز داشت، زیرا فرعون آن گاه که از حاکمیت نقش خود سخن می‌گفت، آن را در نقاب ربوبیت و اولوهیت که از صفات آسمانی و الهی است پوشیده می‌داشت، در حالی که انسان غربی پس از گمان به مرگ خدایان که نیچه به صراحت از آن خبر می‌دهد، انسانیت خود را بی‌پرده ستایش می‌کند. در این حال آنچه در ظرف فهم و ادراک نقش او در آید پذیرفتنی و مقبول است و آنچه از افقی ورای آن خیر دهد بی‌معنا و مردود می‌باشد.

اوج این فرعونیت، زمانی است که عقل و ضرورت‌های عقلی از حوزه حیات و زیست آدمی رخت بربندند، زیرا در این هنگام هیچ نوع ضرورت و الزامی حتی ضرورتی که از ناحیه طبیعت انسان باشد در قلمرو خواست اراده انسان نخواهد بود. پیش به ورود به اصل بحث، مقدمات آن، بدین شرح بررسی می‌شود:

الف) تبیین مسئله

اگر اصل اومانیسم در فرهنگ جامعه اسلامی و در اعتقادات و باورهای آن وارد شود، دیگر چیزی به عنوان خدا و وحی و اسلام نخواهیم داشت، چرا که اومانیسم نفی‌کننده خدا محوری است و فقط انسان است که مقیاس برای هر چیزی قرار می‌گیرد. بنابراین اومانیسم فقط سبب واگرایی و فاصله‌انداختن بین مسلمانان نمی‌شود، بلکه سبب نابودی اسلام و جهان اسلام می‌شود، به طوری که دیگر در کره خاکی شهری با عنوان شهر اسلامی نخواهیم داشت. سئوالی که مطرح می‌شود این است که اومانیسم چگونه می‌تواند سبب واگرایی در اسلام شود؟

ب) ضرورت موضوع

در قرون وسطی و دوره رنسانس شاهد آن بوده‌ایم که انسان محوری یا همان اومانیسم سبب شد که آیین مسیحیت از طرفی بسیاری از اومانیت‌ها به سخره گرفته شود به طوری که به جنگ با کلیسا پرداختند و کلیسا و آیین مسیحیت یک دوران رکود سختی را پشت سر گذراندند و سرانجام اکنون شاهد نتایج این امر هستیم، چرا که می‌بینیم در کشورهای غربی دین را از سیاست جدا می‌دانند و این همان جنبش اومانیتی بود که در تمدن وسطی و رنسانس جریان پیدا کرد و سبب افول مسیحیت گشت. بنابراین بحث اومانیسم که خود در کشورهای غربی باعث تغییر مبانی و اصول آنان شد، بحثی ضروری

در دنياي امروز است و هدف از اين بحث در اين مقاله شناخت افكار اين مكتب و تأثيرات آن در جهان اسلام مي‌باشد تا ما خود را از آسيبي كه مسيحيت درگذشته به آن دچار شد حفظ كنيم.

ج) پيشينه تحقيق

در رابطه با اومانيسم كتاب‌هايي تحت عنوان مدرنيتيه، مدرنيسم و اومانيسم نوشته شده است، اما اين كتاب‌ها محدود مي‌باشد يا حداقل در دسترس نمي‌باشند و يا هم اگر به موضوع پرداخته شده است به طور كامل پرداخته نشده است و ادبيات آنان بسيار سخت و سنگين مي‌باشد. كتاب «نقدي بر مباني معرفت‌شناسي اومانيسمي» از مريم صانع‌پور چاپ ۱۳۷۸ يكي از اين آثار است؛ در اين كتاب به اصول فكري اومانيسم پرداخته شده و مورد نقد و بررسي قرار گرفته است، اما اينكه اين اصول چگونه باعث واگرايي در اسلام مي‌شود، مؤلف به نپرداخته است.

كتاب بررسي مباني فرهنگ غرب و پيامدهاي آن از حبيب الله طاهري، چاپ ۱۳۸۳ از ديگر آثاري است كه در آن به مباني فكري اومانيسم پرداخته شده است، اما از راهكارها در اين كتاب سخن به ميان نيامده است. در اين مقاله سعي شده است كه به چگونگي پيدايش اين مكتب و اصول آن پرداخته شود و در پايان به ارائه راهكار در مقابل اين مكتب پردازد.

۲. مفهوم‌شناسي

الف) اومانيسم

اومانيسم به معنای انسان‌دوستی، نهضتی فكري است كه هدف آن بالا بردن حيثيت انساني است. (عميد، ۱۳۸۹: ۲۰۹)

اومانيسم واژه‌اي است كه در طول تاريخ، معاني گوناگون به خود ديده است. تاريخ پيچيده آن در دوران غرب دامنه معاني و تعاريف آن را گسترده کرده است. با وجود اين مي‌بايست ضمن تأکيد بر تكثر، پيچيدگي و سيال بودن معاني اومانيسم، تعريف امروزي آن را ارائه نماييم. ريشه اين واژه، كلمه *humilis* از واژه لاتين *humus* به معنای خاک و يا زمين است. (ديويس، ۱۳۷۸: ۱۷۰) بنا بر اين اومانيسم تعاريف مختلفی به خود گرفته است كه به شرح ذيل مي‌باشد:

الف) ادبيات باستانی (شعر، معانی بيان، اخلاق و سياست)

ب) توجه به افکار، علایق و مرکزیت انسان؛

ج) اعتقاد به توانایی‌های وجود انسان؛

د) اعتقاد به عقل، تعقل، روش علمی و شک به عنوان ابزارهای مناسبی در کشف حقیقت و ساختار جامعه انسانی؛

و) انسان‌سالاری یا بشرگرایی در مقابل خدا‌سالاری.

از میان معانی مذکور، معانی ذیل بیشتر رواج پیدا کرده است:

الف) معانی ادبی: در این معانی، اومانیزم به جنبش ادبی و فرهنگی بازگشت به میراث ادبیات یونان و روم باستان به جای ارزش‌های مسیحیت و الهام‌گرفتن از آنها در رنسانس ایتالیا و حدود یک قرن بعد نزد ادیبان و برخی نویسندگان آلمانی اطلاق می‌شود. ب) معانی فلسفی: این معنا که در دل خود به تعریف ادبی نیز توجه دارد، اومانیزم را به «انسان‌محوری»، بشر‌سالاری و یا اعتقاد به «اصالت بشر» در مقابل خدا یا همان خود بنیادی نفسانی تعریف می‌کند.

توجه به معانی گوناگون اومانیزم ما را به این نتیجه می‌رساند که اومانیزم به یک سری عقاید، روش‌ها و فلسفه‌هایی که تأکید مرکزی و اساسی آنان، حوزه یا قلمرو انسان است، اطلاق دارد. (قنبری، ۱۳۸۳: ۱۸-۲۳)

بنابراین اومانیزم به نظریاتی گفته می‌شود که احترام به حیثیت و تکامل همه‌جانبه انسان و ایجاد شرایط مساعد برای زندگانی اجتماعی او در مرکز آن قرار داشته باشد. (بابایی، ۱۳۸۲: ۹۰)

اومانیزم معادل واژه *humanism* انگلیسی بوده و در زبان فارسی به اصالت انسان، انسان‌محوری و انسان‌گرایی ترجمه شده و منظور از آن، مکتبی است که انسان را محور و مدار آفرینش قرار داده و با اصالت دادن به آن، اصالت خدا، خدا‌سالاری، دین‌سالاری و هر نوع اصالت امور دیگر را مورد نفی قرار می‌دهد. بر این اساس، اومانیزم در معانی اعم خود عبارت از هر نوع نظام فلسفی، سیاسی، اخلاقی، اقتصادی و اجتماعی است که هسته مرکزی آن حیثیت انسان است. (حلیبی، ۱۳۷۴: ۱۰۸)

ب) واگرایی

به معنای تبعاعد و دوری است. (عمید، ۱۳۸۹: ۱۸۵۷) واگرایی در مقابل همگرایی است،

یعنی دور شدن از هم، تنافر و پراکندگی. (دهخدا، ۱۳۸۵: ۳۱۱۷)

بنابراین واگرایی به وضع یا کیفیت دور شدن عضوهای یک مجموعه یا اجزای یک کل از یک دیگر گفته می‌شود.

۳. تاریخچه اومانيسم

فرهنگ غرب مانند فرهنگ اسلام بر یک سلسله اصول و پایه‌هایی استوار است که برای شناخت آن آگاهی نسبت به این سلسله اصول لازم است. از طرفی این اصول در پایه و اساس بودن برای فرهنگ غرب هم‌عرض و هم‌سان نیستند، بلکه برخی از این اصول، اصل‌الاصل می و برخی دیگر از این اصول بیشتر جنبه فرعی دارند و این اصول فرعی از اصول اصلی برگرفته شده‌اند. در فرهنگ غرب اصل «اومانيسم» اساس دیگر اصول غرب مانند لیبراليسم، راسیوناليسم(اصالت عقل) و سکولاريسم و... می باشد.(طاهری، ۱۳۸۳: ۵۲)

اندیشه اومانيسم با فرا رسیدن قرون وسطی در یونان افول نمود و انسان از اوج و مقام والایش سقوط کرد. بنابر آموزه‌های کلیسا و مسیحیت که توسط پولس تبلیغ می شد انسان ذاتاً موجودی فاسد پنداشته می‌شد که این فساد او باطنی است و کسی نمی تواند جز خدا او را نجات دهد و بر اساس همین تبلیغات انسانی که در یونان باستان به اوج خود رسیده بود ناگهان سقوط کرد، اما با سقوط قرون وسطی و روی کار آمدن دوران رنسانس، انسان‌محوری دوباره احیا شد و از اصول و مبانی مدرنیسم به شمار رفت. بنابراین می توان گفت که اومانيسم محور مشترک یونان باستان و دوران رنسانس است.(مقدس، ۱۳۹۲: ۱۳۴-۱۳۵)

کلمه اومانيسم برای نخستین بار به معنای یک جریان تحقیقاتی بود که تمام تلاش آن بر این بود تا با مطالعه و شرح دقیق متون یونانی در عصر رنسانس را مورد توجه قرار دهد که در حقیقت متون بلاغت و شعر و ادب قدیم در تعلیمات به نام ادبیات بشری در مقابل ادبیات «سکولاستیک» که ادبیات مسیحی و الهی بود مطرح شود. در واقع جریان احیای فکر یونانی در مقابل شکر الهی را اومانيسم می‌نامند، اما این فکر کم‌کم در بین قشر جدید که به دنبال جدایی از کلیسا و تفکرات آن بود به خاطر توجه بیش از اندازه به آثار یونانی از فرهنگ مسیحیت عدول کردند.

این حرکت در واقع یک حرکت در جهت دنیاگرایی و توجه خاص به انسان در مقابل خداگرایی بیش از حدی که کلیسا مبلغ آن بود به حساب می‌آید و به قول میسک دانشمند فرانسوی:

عصر رنسانس در حقیقت کشف دنیا و انسان بود که حکمت اسکولاستیک به خاطر استغراق در خدا، آن را نادیده گرفته بود.

بنابراین اومانسیم به هر فلسفه‌ای که به انسان جایگاه ویژه‌ای قرار دهد و انسان را معیار و مقیاس همه چیز بداند، اطلاق می‌شود. (طاهری، ۱۳۸۳: ۵۹)

اومانسیم در ابتدا یک تحول ادبی در متون یونانی و تغییر در برنامه‌های آموزشی و فرهنگی بود اما کم‌کم و در مراحل بعد جنبه سیاسی و نفی دین و ارزش‌های دینی را به خود گرفت. (احمدی، ۱۳۸۷: ۹۱)

این جنبش که در روم و یونان باستان اتفاق افتاده بود و بیشتر هم وابسته به طبقات بالای اجتماعی و غیر روحانی بود، مقارن با پایان قرن سیزدهم در جنوب ایتالیا شکل گرفت و کم‌کم در سراسر ایتالیا، آلمان، فرانسه، اسپانیا و انگلستان را در بر گرفت و یکی از اصول فرهنگ جدید غرب محسوب شد.

بنابراین، انسان‌مداری در یک معنا یکی از مؤلفه‌های بنیادین رنسانس به شمار می‌آید و متفکران آن با معیار قرار دادن انسان، درصدد نوسازی آن در جهان طبیعت و تاریخ و تفسیر انسان از این منظر بر آمدند. انسان‌مداران معتقد بودند که در دوران قرون وسطی منزلتی که برای انسان در روم باستان قائل بودند، نادیده گرفته شده و باید این منزلت در فضای جدید دوباره زنده شود. آنان معتقد بودند که با تعلیم و تعلم علوم مانند ریاضیات، منطق، شعر، علوم بلاغی، تاریخ، اخلاق و سیاست یونان و روم باستان می‌توان انسان را در وضعیت فعال دید یا قرار دارد تا دوباره آزادی خود را تجربه کند و به کسانی که این علوم را تعلیم می‌دادند یا زمینه فراگیری این علوم را فراهم می‌کردند، اومانسیم می‌گویند. (طاهری، ۱۳۸۳: ۵۹)

در تفکر اومانیمستی، اصالت از آن انسان است نه خدا و انسان محور و مقیاس همه چیز است. (احمدی، ۱۳۸۷: ۸۵)

اومانیسم غرب با عنوان انسان‌محوری در مقابل خدا‌محوری که در مکتب انبیاست، قرار دارد و اساس و فرهنگ بر همین اصل پایه‌گذاری می‌شود و اصول دیگر جنبه فرعی را دارند.

به این ترتیب این بخش ادبی حتی اگر در ابتدا قصد نفی دین را نداشته است، اما سرانجام به نفی دین و حتی معارضه با آن منتهی شد.

۴. گسترش اومانیسم در کشورهای اسلامی

برای اینکه یک کشور بر کشور دیگر تسلط پیدا کند، بهترین روش آن است که از در صلح و دوستی با کشور مقابل روبه‌رو شود و آرام‌آرام تمام آن کشور را در دست بگیرد و آن وقت خود آن کشور از درون پاشیده می‌شود و مردم آن به کشور مهاجم روی می‌آورند و از تمام افکار و عقاید و دین خود دست بر می‌دارند. بنابراین به طور کل می‌توان گفت برای تسلط و گسترش اومانیسم از سه اصل می‌توان بهره جست و با برنامه‌ریزی بر پایه این اصل می‌توان این فرهنگ را در کشور مقابل پیاده کرد.

۱. آزادی دین: دین آزاد باشد و هر کس هر دینی را خواست بپذیرد.
 ۲. آزادی و تربیت: چه ارزشی دارد که معلم حتماً مسلمان باشد یا مدرسه مخصوص مسلمانان باشد؟ هدف آموختن علم است، دانشجویان در هر مدرسه که دلخواه آنان بوده و پای درس هر علمی که دوست داشتند، می‌توانند علم را بیاموزند.
 ۳. آزادی تجارت: اینکه مرزهای کشور باید باز باشد و نیازی به کنترل آن نیست. باید تجارت آزاد باشد و هر کس هر چه خواست وارد کند.
- این سه اصل، اصولی است که می‌توان با به‌کار بردن آن در هر جامعه‌ای آن را به زانو در آورد. در نگاه اول، این سه اصل منطقی به نظر می‌رسد و هیچ مشکلی در آن دیده نمی‌شود، اما اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم نتایج این سه اصل چیزی جز این که فرهنگ کشور مقابل از آن گرفته شود، نیست.

اما نتایج این سه اصل:

۱. نتایج پذیرش اصل اول (آزادی دین)

اگر کشورهای اسلامی این اصل را بپذیرند و یا در مقابل آن سکوت کنند، راه برای رهبانان و مبلغین غرب (اومانیست‌ها) باز می‌شود و از این طریق می‌توانند آیین، فرهنگ و اعتقادات خود را در بین فرزندان مسلمان گسترش دهند که در این صورت اگر نسبت به

دین خود سست شوند و اهمال ورزند، آن پایمردی و استواری که نسبت به دفاع از دین خود داشتند فرسوده شده و کاهش می‌یابد و کم‌کم فرهنگ، آداب و شعائر دینی به فراموشی سپرده می‌شود.

۲. نتایج پذیرش اصل دوم (آزادی تعلیم و تربیت)

با قبول این اصل از طرف جوامع اسلامی، سبب می‌شود که فرزندان مسلمین نحس و نامبارک شوند چرا که از نظر طبع و روان چنین است که اگر معلم، ظاهری آراسته و فریبنده داشت، شاگرد دل‌باخته او شده و به فرهنگ او گرایش پیدا می‌کند، در نتیجه خودبه‌خود از فرهنگ و جامعه خود دور می‌شوند و همین نحس و نامبارکی فرزندان مسلمانان سبب می‌شود که به طرف کفر روی آورند.

۳. نتایج پذیرش اصل سوم (آزادی تجارت):

در نتیجه پذیرش این اصل، مسلمانان سست و نابود می‌شوند و آرام آرام تسلیم جوامع غربی می‌شوند، چرا که دشمن از طریق تجارت کالاهای تجملی و رزق و برقدار وارد می‌شوند تا مسلمانان به آنها گرایش پیدا کنند به ویژه که اگر مورد داد و ستد، تجارت مشروبات الکلی باشد، زیرا وقتی این مشروبات بین مسلمانان گسترش پیدا کند، اقدام به هر کار زشت و ناپسندی می‌نمایند. در نتیجه عزت و شرف خویش را از دست داده، عقل‌ها و بدن‌هایشان سست و ناتوان می‌شود و آن وقت عظمت و شوکت و جلال‌شان درهم ریخته و فرمانبردار و مطیع فرهنگ غرب (اومانیسیم) می‌شوند.

در طول تاریخ شاهد بوده‌ایم که *لوئی نهم* زمانی که شکست خورد متوجه شد که از طریق جنگ نمی‌توان بر مسلمانان تسلط پیدا کرد، بلکه از طریق فرهنگ و اخلاقیات و... و مسیر دین و ایمان آنها باید اقدام نمود. به دنبال این تصمیم می‌بینیم که زبان عربی را در مدارس خود تدریس کردند تا با پرورش افراد نخبه و فرستادن آنان در میان مسلمان بتوانند به اهداف خود برسند. (اصفهانی، ۱۳۸۶: ۳۵)

۵. اصول فکری اومانیسیم

با توجه به مفهوم و تعریف اومانیسیم و با توجه به این که هر مکتب برای خود اصولی دارد، می‌توان مهم‌ترین اصول فکری اومانیسیم را به شرح ذیل بیان نمود.
- انسان میزان و معیار همه چیز است.

- برای احیا و گسترش هر چه بیشتر استعدادها و نیروی گذشتگان، بازگشت به فرهنگ باستان ضروری است و این امر از طریق مطالعه ادبیات کلاسیک یونان تحقق پیدا می‌کند.
- به آزادی و اختیار انسانی تأکید شده است، به گونه‌ای که به افراط کشیده شده است.
- واسطه‌گری سران روحانی، بین خدا و انسان آشکار می‌شود.
- قدرت و سرنوشت مطلق انسان واگذار شده و حاکمیت سرنوشت مردود می‌باشد.
- انسان مرکز عالم تلقی می‌شود.
- خرد انسان در برابر خود خداوند قرار می‌گیرد.
- با نظام‌های بسته فلسفی، اصول و عقاید دینی و استدلال انتزاعی در مورد ارزش‌های انسانی مخالفت می‌شود.
- ریاضت‌های جسمانی مورد نفرت قرار می‌گیرد و توجه‌کردن به جسم و لذات جسمانی مطلوب می‌باشد.
- عقل انسان است که رهبری انسان را بر عهده دارد و دین جایگاهی به عنوان فرمانده ندارد.
- لذت‌های مربوط به طبیعت جسمانی، هدف نهایی فعالیت‌های بشری تلقی می‌شود.
- انسان، حیوان سیاسی تلقی می‌شود.
- جهان سیاست از فطریات مابعدالطبیعی یا دینی فاصله می‌گیرد و انسان در عالم سیاست، مختار مطلق است.
- در روانشناسی هر انسان به عنوان یک نوع منحصر به فرد است نه فردی از یک نوع که مورد بررسی قرار می‌گیرد بر این اساس او مختار است تا صرفاً از نظام ارزش‌های خود تبعیت کند.
- در هر شخصیت فردی، خود فعلیتی، خود صیانتی و خود رفعتی بررسی می‌شود.
- انسان محصول محیط خود نیست، بلکه خالق محیط خود است.
- انسان باید کاملاً بر خود متمرکز باشد.
- شایستگی شخصیتی افراد منحصر در ایمان به خدا نیست، بلکه می‌تواند بدون ایمان هم محقق شود.

- وجود مذهب مانند عاملی رو بنیایی به منظور ترویج ارزش‌های شخصی انسانی و اصلاح اجتماعی لازم است، اما این مذهب می‌تواند مانند مذهب بشری آگوست کنت کاملاً ملحدانه باشد و لزومی ندارد که این مذهب مانند مذهب اسلام باشد.

- وحدت میان تمامی مذاهب چه مذاهب ابراهیمی و چه مذاهب خرافی ضروری و مورد تأکید است.

این اصولی است که می‌توان از تفکر اومانیستی برداشت کرد، اما پذیرش این اصول منجر به چه تأثیراتی می‌شود، در قسمت بعد به بخشی از آن می‌پردازیم. (صانع‌پور، ۱۳۷۸: ۳۲-۳۳)

۶. تأثیر اومانیسم بر زندگی

با توجه به معنای اومانیسم و مطالب گفته شده درباره آن، تأثیری که این اصل می‌تواند بر انسان داشته باشد، فردگرایی است. (احمدی، ۱۳۷۳: ۴۲) که در اینجا انسان خود را مقدم بر جامعه می‌داند و تمام خواسته‌هایش در جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و... را مقدم و اصالت را از آن خود می‌داند. (قنبری، ۱۳۸۳: ۳۷) که در نتیجه آن انسان خود را تنها می‌پندارد و معیار همه چیز خودش است، طوری که حتی این تأثیر را به خوبی می‌توان در درون خانواده‌های غربی دید، که هر شخصی از افراد خانواده خود را مقدم می‌داند و همه چیز را برای خودش می‌داند، اما تأثیراتی را که اومانیسم بر اجتماع می‌گذارد می‌توان در دوره‌های مختلفی بررسی کرد که به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

الف) جدایی دین از سیاست

یکی از پیامدهای اومانیسم (انسان گرایی) سکولاریسم یا همان جدایی دین از سیاست می‌باشد، چرا که سکولار به معنای بریدن از خداوند و آموزه‌های ماوراء الطبیعه و تأکید بر عقل خود بنیاد، درمان مسائل اجتماعی است، زیرا وقتی در تفکر اومانیستی، اصالت را به انسان بدهد جایی برای اصالت بخشیدن به خداوند و محور قرار دادن خداوند باقی نمی‌ماند. (مقدس، ۱۳۹۲: ۱۶۲-۱۶۱)

ب) آزادی مطلق (لیبرالیسم)

اندیشه لیبرالیسم بیشتر به آزادی بشر از نوع قید تکالیف دینی و اخلاقی نظر دارد تا رهایی از قید و بندهای اجتماعی و حقوقی، شعارهای لیبرالیسم و دموکراسی در اندیشه

كسانى كه از تقيدات و تحكمت دينى كليسا و نهادهاى مذهبى ملال و رنجيده بودند، موقعيت بى نظيرى يافت و بشر غربى به اميد دستيابى به آزادى از قيد و بندها و التزامات دينى از اين پديده‌ها به خوبى استقبال كرد.

به هر حال ليبراليسمى كه در غرب مطرح است، نتيجه اومانيسم است. هر چند كه به ظاهر به معنای آزادى و تعبيرى زيبا و فرينده است، اما در واقع همان مذهب اباحه و لاابالى گرى و بى بند و بارى است كه در بين فاسقان و فاجران مسلمان نيز رايج است. چرا كه آزادى و آزادى خواهى يعنى تمام قيود را از سر راه برداشتن و پاى بند به هيچ حد و حدودى نبودن و اين انسان است كه مطرح است و هر چه كه او مى خواهد همان بايد باشد، به طورى كه در بُعد اخلاقى به هيچ قيدي پاى بند نبودن و در بعد اقتصادى، تجارت آزاد از هر گونه نظارت و كنترل و در بعد فكري، آزادى اندیشه و در بُعد مذهبى انكار مبدأ و معاد و خلاصه اينكه به بى خدائى تن در دادن است. (طاهرى، ۱۳۸۳: ۶۵)

ج) اصالت عقل

با پذيرش اومانيسم و محور قرار گرفتن انسان براى همه چيز در تقابل عقل انسان و وحى الهى نيز بايد اصالت را به عقل داد نه وحى. اصالت عقل در مبحث شناخت به دو معنا به كار مى رود؛ يكي در برابر اصالت حس و ديگرى در برابر اصالت وحى، اما معنای اولى يعنى عقل علاوه بر معارف حسى براى خود شناخت‌هاى دارد و ابزار شناخت انسان منحصر در حواس نيست، بلكه به وسيله عقل نيز بسيارى از چيزها كه به وسيله حواس قابل درك نيست، درك مى گردد و اين معنا، معنای درستی است كه ما هم آن را قبول داريم.

معنای دوم آن است كه براى انسان تنها چيزهاى قابل قبول است كه عقل بتواند آنها را پذيرد (فردگرایی)، بنابراین هر چيزى كه با عقل انسان قابل درك نبوده و تطبيق نكند هر چند كه در شريعت بوده و وحى آن را ثابت كند، قابل قبول نيست و مقصود از اصالت عقل كه تحت عنوان راسيوناليسم در غرب پذيرفته شده است، همين معنای دوم است.

براساس اصالت عقل به معنای دوم عملاً امور مذهبى قابل پذيرش نيست و آنچه كه در فرهنگ غرب مطرح است، همين است و از همين طريق بود كه روشنفكران غربى به

جنگ کلیسا رفته و ضربه سختی به آن زدند و در نتیجه بسیاری از مسائل مذهبی را به باد استهزا گرفته و به عنوان خرافات بیان می‌کنند. (طاهری، ۱۳۸۳: ۶۳-۶۲)

د) ملت‌گرایی

با پذیرش اومانیسم و محور قرار دادن انسان در مقابل خدا، در فرهنگ غربی به ناسیونالیسم بها و ارزش داده شده است.

ملت‌گرایی در اندیشه انسان غربی به این معناست که گروهی از مردم را که در قالب مرزهای جغرافیایی معین با نژاد و سابقه تاریخی و زبان و فرهنگ و سخن‌گرد آمده‌اند، به عنوان یک واحد تفکیک‌ناپذیر، مبنا و اصل قرار داده و آنچه را که در حیطه منافع و مصالح و اعتبار این واحد قرار بگیرد، خودی و دولت و بقیه را بیگانه و دشمن می‌خوانند. در واقع یک مبدأ دیگری در برابر خدا به عنوان معیار کل ارزش‌ها قرار داده شد و این نیست، مگر جلوه‌ای از اومانیسم و اصالت انسان، ولی در محدوده نژاد واحد. (طاهری، ۱۳۸۳: ۶۹-۶۸)

ه) اصالت علم

یکی از مشخصه‌های فرهنگ غرب، علم‌گرایی به معنای تجربی است که شناخت حقیقت فقط از راه علم و تجربه امکان‌پذیر است و راه‌های عقلی و روحی بسته می‌شود. در این راستا تلاش شد تا شناخت هستی از طریق تجربی صورت گیرد و پدیده دین طبیعی نیز به همین معنا بود که کوشش می‌شد تا از راه علم، دین را فرا گرفت. در اندیشه جدید اومانیسم، علم به عنوان وسیله‌ای برای پاسخگویی به تمام نیازهای مادی و معنوی در نظر گرفته شد و علم برای آنها هم دانش بود و هم دین. (طاهری، ۱۳۸۳: ۶۸-۶۶)

۷. اومانیسم زمینه‌ساز واگرایی در اسلام

پرسی که در اینجا مطرح است، این است که اومانیسم چگونه می‌تواند زمینه‌ساز واگرایی در اسلام شود. برای پاسخ به این سؤال، اول باید مبانی اسلام را شناخت و بعد آن را با اصول اومانیسم مقایسه کنیم تا چه حد با هم تشابه یا تفاوت دارند و تفکرات اومانیسم چگونه می‌تواند جامعه اسلامی را از هم دور کند.

اصول اسلام

يکم) اصالت خداوند

در اسلام، اصالت با خدا می‌باشد و اصل و محور همه چیز خداست. اینکه انسان بر چه مبنایی حرکت کند، چه اصولی را برای خود بپذیرد، و دیدگاه او به دنیا چگونه باشد، همه این‌ها به اینکه خداوند چه خواسته است، برمی‌گردد. در اسلام، خداوند معیار و ملاک همه چیز است و انسان به عنوان مخلوق خداوند قرار دارد نه به عنوان اینکه خود معیار و ملاک باشد. (در دیدگاه اومانيسم)

دوم) اصالت حکومت الهی

وقتی که اصالت از آن خدا قرار می‌گیرد به تبع آن حکومت نیز الهی می‌باشد و اینجاست که خداوند بر مردم حکومت می‌کند و امر، امر اوست و حکومت مردم بر مردم (دموکراسی) دیگر اینجا معنایی ندارد و چنانچه در جامعه اسلامی حکومت‌هایی تحت عنوان رهبری یا جمهوری یا تحت عنوانی چون مجلس و... می‌شنویم، به این معناست که این حکومت‌ها همه تحت عنوان الهی قدم بر می‌دارند و قوانین جامعه، تحت آنچه خداوند خواسته است، بنا می‌شود.

سوم) اصالت وحی

شناخت در اسلام فقط منحصر در عقل و علم (راسیونالیسم و ساینسیسم) نمی‌باشد چرا که عقل انسان محدود می‌باشد و ماوراء الطبیعت را درک نمی‌کند و علم هم دچار خطا و اشتباه می‌باشد و در طول تاریخ شاهد این‌گونه خطاها بوده‌ایم. بنابراین نمی‌توانیم برای شناخت جهان هستی فقط به این دو نوع شناخت بسنده کنیم و اصالت را به علم و عقل دهیم، چرا که وقتی علم خود دچار تغییر می‌شود و یا عقل که محدود است چگونه می‌تواند اصل قرار گیرد؟! بنابراین در جهان اسلام اصالت از آن وحی است تا آنچه را که عقل به آن دسترسی ندارد درک کند و از خطاهای علمی در امان باشیم.

چهارم) اصالت عبودیت

اسلام به معنای تسلیم شدن می‌باشد، تسلیم شدن در برابر خداوند متعال و این تسلیم شدن یعنی اینکه من انسان نیروی خدا هستم و وظیفه‌ام فرمانبری از او (خدا) می‌باشد.

پنجم) اصل حاکمیت اخلاق الهی

طبق این اصل دیگر اخلاق سیر طبیعی و تکاملی به خود نمی گیرد، بلکه در چهارچوب اوامر و نواهی الهی قرار می گیرد.

ششم) اصالت محوریت دین برای وحدت

بنا بر این اصل، دیگر نژاد و رنگ و فرهنگ ملاک نیست و یک فرد و یا یک گروه برای بقیه جامعه محور قرار نمی گیرد (ناسیونالیسم) بلکه این دین است که برای افراد جامعه اسلامی معیار قرار می گیرد و فرقی ندارد که سیاه است یا سفید و متعلق به چه فرهنگی است، بلکه افراد از هر طبقه‌ای تحت عنوان اسلام قرار می گیرند و اصل برابری و برادری بین مسلمانان برقرار است، نه نژاد و رنگ و زبان افراد جامعه.

هفتم) اصل اعتقاد و تمسک دین

وقتی که انسان معتقد به دین الهی باشد در نتیجه اعتقاد به دین، جامعه اسلامی تحت چارچوب آن حرکت می کند و هیچ گاه سیاست را جدای از دین نمی پندارد، چرا که در سایه دین است که سیاست معنا پیدا می کند و دارای اصول و مبانی می شود.

۸. انسان فلسفه الهی

انسان دارای دو بُعد است؛ بعد جسمانی و بعد روحانی، که بعد جسمانی آن منحصر به نیازهای مادی او می باشد و بعد روحانی منحصر در نیازهای معنوی او می گردد. بنابراین اصل هستی را نمی توانیم در ماده ببینیم و تمام جهان را خلاصه در همین جهان مادی ببینیم چرا که این جهان بدون جهان الهی معنایی ندارد.

با توجه به اصول فکری اومانیسم و تأثیراتی که به دنبال دارد، همچون فردگرایی، جدایی دین از سیاست، آزادی مطلق، ملت گرایی و... کاملاً مخالف با اسلام می باشد. بنابراین اگر فرهنگ غرب (اومانیسم) وارد جهان اسلام شود، اصل خدا محوری از جهان اسلام خارج می شود و انسان، معیار همه چیز و خواسته‌های او بر همه چیز مقدم می شود و این انسان است که می شود معنا و مفهوم هستی و همه چیز در قلمرو او قرار می گیرد.

با گسترش فرهنگ غرب، افراد جامعه اسلامی از هم دور شده و هر کدام خود به تنهایی اصل قرار می گیرند و دیگر جایی برای خدا باقی نمی ماند و نتیجه آن، این است که نه تنها افراد جامعه اسلامی از هم دور شده بلکه اسلام از بنیاد و ریشه نابود می شود

و از جهان هستی محو می‌گردد، زیرا دیگر اصالت از آن خدا نیست که ما جایی برای اسلام داشته باشیم.

۹. نگاه اسلام به انسان

بحثی که درباره نفی دیدگاه اومانیسیم درباره انسان مطرح شد به این معنا نیست که اسلام هیچ اهمیتی به انسان نداده باشد و تعریف اسلام این گونه باشد که انسان موجودی است مجبور و هیچ گونه اختیاری از خود ندارد، بلکه نگاه اسلام به انسان، نگاهی کاملاً متفاوت از ویژگی‌های حیوانی اومانستی به انسان می‌باشد، چرا که اومانیسیم فقط انسان را محصور در غرایز و امیال او می‌داند و به او آزادی می‌دهد و برای رسیدن به هر نوع امیال و هوای خود دست او را باز می‌گذارد به گونه‌ای که انسان را در نیل به هوای نفس خود به پایین‌ترین درجه حیوانی می‌رساند.

ویژگی‌های انسان از نگاه اسلام

ویژگی‌هایی که انسان از دیدگاه اسلامی دارد به شرح ذیل می‌باشد:

یکم) دارای ماهیتی دو بُعدی

انسان دارای ماهیتی دو بُعدی است. یک بعد سقوطی و یک بعد صعودی. سرشتی خاکی همراه با تمایلات مثبت و منفی و استعدادهای ملکوتی. خداوند متعال می‌فرماید: «فالهَمِّهَا فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا» (الشمس: ۱۰-۸)

بنابراین امکان سیر صعودی و نزولی برای انسان می‌باشد و انسان مجبور نیست.

دوم) موجودی آزاد و تحت تقدیر خداوند

انسان آزادی مطلق ندارد. از طرفی هم مجبور نیست، بلکه با توجه به مشیت الهی او را صاحب آزادی اراده می‌داند: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین».

سوم) انتخابگر

خداوند به انسان این اجازه را داده است که او خود راهش را انتخاب کند: «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» (دھر: ۳-۲)

چهارم) خداجو

طبق آیه سی سوره روم (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) فطرت خداجویی در هر انسانی وجود دارد.

پنجم) مسجود ملائکه

خدایان انسان را تا حدی شرافت می‌بخشد که ملائکه خداوند برای او سجده می‌کنند: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» (اعراف: ۱۱)

ششم) جانشین خداوند

به خلاف اومانیسیم که خدا را نفی می‌کند و انسان را محور قرار می‌دهد، در نگاه اسلام، انسان جانشین خداوند است و چه امتیازی بالاتر از این می‌توان برای انسان بیان نمود و او را ارج داد: «هو الذی جعلکم خلائف فی الارض» (فاطر: ۳۹)

هفتم) انسان محور اصلی نیست، ولی همه چیز مسخر اوست

این محور بودن خلاف محور قرار گرفتن انسان در مکتب اومانیسیم است، زیرا آنها اگر انسان را محور و معیار قرار می‌دهند به این معناست که خدا را نفی می‌کنند، اما در نگاه اسلامی این گونه نیست، بلکه خداوند جهان را برای انسان آفریده است و این نشان از عظمت والای جایگاه انسان است. «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً...» (لقمان: ۲۰)

موارد یاد شده تنها بخشی از ویژگی‌های انسان در نگاه اسلام است. انسان در نگاه اسلام از ارزشی والا برخوردار است. نگاه اومانستی این ارزش‌های او را زیر سؤال قرار می‌دهد و انسان را به پایین‌ترین درجه می‌رساند. (میم، ۱۳۶۱: ۳۶-۳۵)

نتیجه‌گیری

با بررسی اصول اومانیسیم و تأثیر آن و بررسی اصول اسلامی به این نتیجه می‌رسیم که اصول اومانیسیم و اسلام کاملاً در برابر هم قرار دارند و اگر اصول اومانیسیم وارد کشورهای جهان اسلام شود، می‌تواند باعث واگرایی در بین افراد جامعه و واگرایی

بین فرد و اسلام و خدا شود، چرا که نمی‌شود یک انسان هم خدا را اصل بداند و هم خود را اصل بداند؛ هم برابری و برادری را بپذیرد و هم ملت‌گرایی را.

پذیرش اندیشه اومانيسم با دیدی که به انسان دارد و او را اصل قرار می‌دهد و عقلانی‌بودن آن، در نگاه اول برای بسیاری از مردم عادی جوامع اسلامی امکان‌پذیر نشان می‌دهد، اما اگر خوب به آن توجه کنیم، می‌بینیم کاملاً مغایر اندیشه اسلامی است و با اصول و تفکراتی که یک انسان در جامعه اسلامی دارد، مخالف است. بنابراین برای جلوگیری از نشر این تفکر نیاز به برنامه‌های بنیادی و راهکارهای اصولی است تا بتوان مانع از ورود این چنین مکاتبی در جهان اسلام شد. در پایان به چند راهکار اشاره می‌کنیم تا بتوانیم در مقابل این مکتب به کار ببندیم.

۱. توجه به تربیتی که شخصیت اسلامی را شخصیت متعادل می‌سازد که نه تحت تأثیر انفعال قرار می‌گیرد و نه اندیشه مادی بر آن چیره می‌شود و نه دچار انحراف فکری می‌گردد.

۲. کشف و رسوا سازی ترندهای پیدا و پنهان کشورهای غربی (چون شعارهای آزادی و دموکراسی و...).

۳. تأسیس نهادها یا دستگاه خاصی با هدف پیشگیری از بحران‌آفرینی دشمنان و مدیریت بحران.

۴. تلاش برای ارتقاء جهان اسلام در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فناوری در سطح بین‌المللی.

۵. استفاده از نهادها و دستگاه‌های بین‌المللی در جهت همگرایی جهان اسلام.

۶. تدوین تجربیات ارزنده نهادهای فرهنگی بین‌المللی کشورهای اسلامی و انتقال آن به دیگر کشورهای مسلمان برای جلوگیری از انتقال فرهنگ اومانيسم.

۷. ایجاد فضاهای معنوی برای کودکان و نوجوانان برای تثبیت کردن اصول اسلامی در افکارشان.

۸. شناخت نقاط ضعف در کشورهای اسلامی و جلوگیری از ورود تفکرات اومانيسم از این نقاط ضعف به کشورهای اسلامی.

منابع و مآخذ:

قرآن کریم

- احمدی، بابک (۱۳۷۳)، *مدرنیته و اندیشه‌های انتقادی*، تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۸۷)، *معمای مدرنیته*، تهران: نشر مرکز.
- اندیشمندان جهان اسلام (۱۳۹۰)، *امت اسلامی و برنامه‌های راهبردی برای رویارویی با چالش‌های فراروی وحدت*، تهران: انتشارات مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
- عطایی اصفهانی، محمد عباس (۱۳۸۶)، *اعترافات (چگونه اسلام را نابود کنیم؟)*، قم: انتشارات حضرت عباس علیه السلام.
- علی بابایی، غلام رضا (۱۳۸۲)، *فرهنگ سیاسی*، تهران: آشیان.
- صانع پور، مریم (۱۳۷۸)، *نقدی بر مبانی معرفت‌شناسی اومانستی و در آمدی بر مبانی معرفت‌شناسی دینی*، انتشارات ایتا.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۷۴)، *انسان در اسلام و مکاتب غربی*، تهران: اساطیر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۵)، *فرهنگ متوسط دهخدا*، تهران: دانشگاه تهران.
- دیویس، تونی (۱۳۸۷)، *اومانسیم*، تهران: نشر مرکز.
- طاهری، حبیب‌الله (۱۳۸۳)، *بررسی مبانی فرهنگ غرب و پیامدهای آن*، قم: انتشارات تبلیغات اسلامی.
- عمید، حسن (۱۳۸۹)، *فرهنگ فارسی*، تهران: اشجع.
- قنبری، آیت (۱۳۸۳)، *نقدی بر اومانسیم و لیبرالیسم*، قم: فراز اندیشه.
- مقدس، حسین (۱۳۹۲)، *مدرنیسم از دیدگاه علامه طباطبایی و محمد عبده در بررسی تفسیر المیزان و المنار*، تهران: ندای دوست.
- جیم، میم (۱۳۶۱)، *آشنایی با فرهنگ اسلامی*.